



دیده از خلق ببستم چو جمالش دیدم

دیده از خلق ببستم چو جمالش دیدم
مست بخشایش او گشتم و جان بخشیدم
رای او دیدم و رای کز خود افکندم
نای او گشتم و هم بر لب او نالیدم
او به دست من و کورانه 1 به دستش جستم
من به دست وی و از بیخبران پرسیدم
ساده دل بودم و یا مست و یا دیوانه
ترس ترسان ز رز 2 خویش همی دزدیدم
از ره رخنه چو دزدان به رز خود رفتم
همچو دزدان ، سمن از گلشن خود می چیدم
شمس تبریز ، که نور مه و اختز هم ازوست
گرچه زارم ، ز غمش همچو هلال عیدم

مولانا جلال الدین محمد بلخی

1. مانند کوران با دست به جستجوی او پرداختم (کورمال)
2. رز ، باغ ، باغ انگوری